



• در آمد

برخورد روحانیون اصیل و مردمی با اقلشار مختلف جامعه به گونه‌ای است که همه آنها را محرم اسرار و پناهگاه خود می‌دانند و شهید قاضی از این ویژگی ممتاز به تمامی بهره‌مند بود. آقای اسماعیلی از یاران و یاوران شهید قاضی در این گفتگوی صمیمانه به گوشه‌ای از این رفتارها اشاره کرده است.

«سلوک مردمی شهید آیت‌الله قاضی» در گفت و شنود

شاهد یاران با همت اسماعیلی

آقا به دردهم می‌رسید...

بله، در خانه‌شان جمع می‌شدیم. ساواک جرئت نداشت داخل خانه ایشان بیاید. در مسجد هم روی منبر نمی‌نشستند، کنار منبر می‌نشستند و سخنرانی می‌کردند، چون ممنوع‌المنبر بودند. یادم هست روزی که شاه فرار کرد، آقای قاضی به من و پسرشان گفتند: «بروید به مردم بگوئید نباید با ارتش روبرو شوند. ارتش برادر ماست و ما هم برادر ارتش هستیم. نباید با ارتش درگیر شویم». بعضی‌ها می‌گفتند از مرند لشکر می‌آید، از مراغه لشکر می‌آید، اما هیچ کدام نیامدند و انقلابیون و مردم دروازه‌های شهر را گرفتند و گفتند هر کس می‌آید، بیاید.

بعد از پیروزی انقلاب، عده‌ای از روحانیون علیه شهید قاضی طباطبائی اعلامیه دادند که نباید حرفش را قبول کنید. من در مسجد جامع به یک روحانی که الان هم هست گفتم: «این حرف‌ها را چرا پشت سر یک آقا می‌زنید؟ فردای قیامت جواب این حرف‌ها را چطور می‌دهید؟» می‌گفتم: «می‌توانی برای حرف‌هایی که در این اعلامیه زدی، مدرک بیاوری؟»

واکنش آقای قاضی به این اعلامیه‌ها چه بود؟

هیچ واکنشی نشان نمی‌دادند. فقط حرفشان این بود که شما با اینها درگیر نشوید. بگذارید هر حرفی که می‌خواهند به من بزنند. هیچ بحث نکنید.

فعالیت‌های شما در دوران پس از انقلاب چه بود؟

ما بعد از انقلاب آمدیم به مسجد حاجی غفار به دستور آیت‌الله قاضی مستقر شدیم و مردم از شهرها و دهات اطراف هر چه می‌آوردند، جمع‌آوری می‌کردیم و می‌بردیم زیرزمین شیخ صفی و بعد از ظهرها به انجمن‌های مساجد پخش می‌کردیم. روغن و قند و شکر و نان و گوشت و این چیزها را تقسیم می‌کردیم

وقتی آمدند بیرون، با مامورین درگیر شدند. ما با سنگ و با آجر با اینها جنگ و جدال کردیم و رسیدیم تا کیوسک پلیس. در آنجا اینها تیراندازی کردند. چند تا از بچه‌ها زخمی و آقایان گلایی و جبرئیلی شهید شدند. ما اینها را برداشتیم و به طرف دارائی و از آنجا به میدان دانشسرا و بعد به طرف ثقه الاسلام و مقبره شعرا و از سه راهی به طرف رستخیز رفتیم.

بچه‌ها در میدان دانشسرا طناب آوردند و انداختند گردن مجسمه شاه و آن را پائین کشیدند. ما جنازه‌ها

بعد از انقلاب اغلب بچه‌ها به کمیته‌ها و جهاد و دادگاه انقلاب و فرمانداری‌ها و این جور جاها رفتند. همگی هم به دستور آقای قاضی رفتند تا ببینند چه کسانی دارند چه کارهایی را انجام می‌دهند و نگذارند علیه انقلاب توطئه کنند.

را بردیم و جلوی مسجد حاج کاظم گذاشتیم و رفتیم به طرف حزب رستخیز. بچه‌ها تمام بانک‌ها را آتش زدند. راستش را بخواهید من مخالف بودم و می‌گفتم: «آتش نزنید، اینها مال خودمان است» رفتیم داخل حزب رستخیز و همه‌شان را بیرون انداختیم و آنجا را آتش زدیم. در این یکی من خودم با بچه‌ها همدست بودم.

از سخنرانی‌های قبل از انقلاب شهید قاضی خاطره‌ای دارید؟

در سال ۴۷ آیت‌الله قاضی طباطبائی پس از اقامه نماز عید فطر، در جلسه‌ای علیه اسرائیل سخنرانی کردند و به همین دلیل هم تبعید شدند. پس از بازگشت از تبعید، واکنش مردم چگونه بود؟

مردم پس از تبعید به ایشان خیلی بیشتر از قبل علاقمند شده بودند و موقعی که برای نماز به مسجد می‌رفتند، دیگر در مسجد جای سوزن‌انداختن نبود.

به مرور همراهی مردم با فعالیت‌های ایشان بیشتر شد. مثلاً در خیابان مقصودیه خانه‌ای بود متعلق به

حاج علی اصغر. صبح‌های جمعه با بچه‌ها مخفیانه به

آنجا می‌رفتیم و جمع می‌شدیم و آقای قاضی صحبت می‌کردند و می‌گفتند موقعیت این طور است و نباید

جوری بیایید و بروید که مردم متوجه شوند. می‌گفتند امام فلان اعلامیه را داده‌اند و شما باید پخش کنید. ما

شب‌ها اعلامیه‌ها را به اندازه یک عکس تا می‌زدیم و در نماز جماعت، وقتی که مردم به رکوع یا سجود

می‌رفتند، اینها را روی آنها می‌پاشیدیم و کسی متوجه نمی‌شد که این کارها را چه کسی کرده.

از ۲۹ بهمن چه خاطره‌ای دارید؟

شب ۲۹ بهمن ایشان فرمودند: «ان‌شاءالله فردا در مسجد قزلی مراسم چهلم شهدای قم را داریم.

همگی بیایید. از هیچ کس هم نترسید.» صبح بود و هنوز مسجد باز نشده بود که بچه‌ها به تدریج آمدند.

ده بیست نفر شده بودیم که گفتیم در مسجد را باز کردند. یک نفر به نام قزلباش که رئیس کلانتری ۶

بود آمد و گفت: «آقا! بروید بیرون» او مؤدبانه حرف زد و ما هم رفتیم بیرون. دفعه دوم که باز داخل مسجد

رفتیم، آمد و با عصبانیت گفت: «نگفتم در این طویله را ببندید و بروید بیرون؟» بچه‌ها ناراحت شدند و

هم آیت‌الله قاضی، هم آیت‌الله مدنی
آن قدر مهربان بودند، آن قدر قلب
سلیمی داشتند که وقتی صحبت
می‌کردند، انسان لذت می‌برد.
آنها موقع صحبت، خودشان گریه
می‌کردند. آقای قاضی هر موقع
صحبت می‌کرد، امام را سفارش
می‌کرد و می‌گفت رفتار شما باید
طوری باشد که کسی از امام ناراضی
نشود. اگر از شما ناراضی باشند، از
امام ناراضی می‌شوند.

بعد از آن دیگر ماتم و واحسین و زاری بود. ما تا
خانه مرحوم شهریار که رسیدیم خبر را شنیدیم و
رفتیم بیمارستان.

به نظر شما بعد از شهادت آیت‌الله قاضی نقطه
قوت پیش آمد یا نقطه ضعف؟

نقطه قوت پیش آمد، آن هم چه نقطه قوتی! آنهایی
که پشت سر آیت‌الله قاضی حرف می‌زدند، دیگر
زبان حرف‌زدن نداشتند. خودشان آمدند و گفتند ما
اشتباه کردیم و نفهمیدیم چه نعمتی را از دست دادیم.
نوشدارو پس از مرگ سهراب چه فایده دارد؟ باید از
اول قدر افراد را بدانیم، نه اینکه وقتی از دست رفتند،
آه و ناله کنیم.

سخن آخر؟

سال ۵۷، یک روز جمعه بود و ما داشتیم به خانه
آقا می‌رفتیم. خانه ایشان را محاصره کرده بودند. من
رفتم چهار تا نان سنگک گرفتم. چهار نفر بودیم.
به هر کدام یک عدد دادم. ارتشی‌ها: «گفتند کجا
می‌روید؟» گفتیم: «خانه‌مان توی این کوچه است،
می‌رویم خانه‌مان. می‌بینی که نان گرفته‌ایم.» رفتیم
خانه آقا. جلیل آقا در را باز کرد و ما رفتیم داخل.
دیدیم آقا در حیاط هستند. گفتند: «ما صبحانه
نخورده‌ایم. پنیر هم گرفته‌اید؟» گفتیم: «نه حاج آقا!
به پنیر نرسیدیم.» آقا به جلیل آقا گفتند: «سفره را
ببنداز.» آقا نان سنگک را خوردند و خندیدند و
گفتند: «حیله قشنگی بود.» خدا رحمت کند آقای
قاضی طباطبایی را. یک مرد فوق‌العاده بود. صبور،
سنگین و موثر مثل امام بود. ■



و مردم شهرها و دهات اطراف هر چه از دستشان بر
آمد، آوردند.

از دوران امامت جمعه ایشان خاطره‌ای دارید؟

هم آیت‌الله قاضی، هم آیت‌الله مدنی آن قدر مهربان
بودند، آن قدر قلب سلیمی داشتند که وقتی صحبت
می‌کردند، انسان لذت می‌برد. آنها موقع صحبت،
خودشان گریه می‌کردند. آقای قاضی هر موقع صحبت
می‌کرد، امام را سفارش می‌کرد و می‌گفت رفتار شما
باید طوری باشد که کسی از امام ناراضی نشود. اگر از
شما ناراضی باشند، از امام ناراضی می‌شوند. آن قدر
با قلب سلیم صحبت می‌کردند که نمی‌گذاشتند انسان
یک قدم خلاف از انقلاب بردارد.

جمعیت چقدر بود؟

از فلکه راه‌آهن تا بیمارستان ۷ تیر (بابک) و میدان
کارگر جمعیت پر بود؛ اما بعد از برنامه خلق مسلمان،
مدتی افت پیدا کرد، آن هم جزئی. آنها خیلی مردم را
اذیت می‌کردند. در دوران آیت‌الله مدنی حتی محراب
را هم سوزاندند. تعداد کسانی که با خلق مسلمان
بودند، زیاد نبودند. تقریباً ۷۰ درصد مردم با آقای
قاضی بودند.

از شهادت ایشان چگونه با خبر شدید؟

ما در مسجد شعبان نماز خوانده بودیم و داشتیم از
مقصودیه پیاده به طرف منزل
آیت‌الله قاضی می‌رفتیم. ایشان
هم با بنز یکی از بچه‌ها از
طرف خیابان ارتش (شاپور
سابق) به طرف خانه می‌رود.
وقتی ماشین به طرف کوچه
ایشان می‌پیچد، موقع پیچیدن،
یک موتور جلی می‌آید و
ایشان را ترور و بعد فرار
می‌کند. دو نفر بودند. گمانم
یکی‌شان بچه نیشابور بود
که بعداً او را گرفتند و اعدام
کردند. یکی هم بچه تبریز و
اهل راسته کوچه بود.

که به خانواده‌های کم درآمد برسانند. اول صورت
چیزهایی را که مردم می‌آوردند، می‌بردیم پیش
آقای قاضی که حاج آقا، اینها جمع شده. بعد ایشان
می‌پرسید اینها را کجا گذاشتید؟ می‌گفتیم فلان جا
خودشان یا یکی از پسرهایش می‌آمدند و بررسی
می‌کردند و نظارت می‌کردند که چطوری تقسیم کنیم.
وقتی تقسیم می‌کردند به حاج آقا گزارش می‌دادند.

پس از پیروزی انقلاب، نقش شهید قاضی چه
بود؟

به همه خانواده‌هایی که شهید داده یا مجروح شده
بودند، رسیدگی می‌کردند و امور مردم را به دست
گرفته بودند. بعد از آنکه استاندار اول تبریز، مقدم
مراغه‌ای رفت و مهندس غروی آمد، من هم در
استانداری هم در حزب جمهوری اسلامی در قسمت
تبلیغات بودم. آقای مهندس ذبیحیان رئیس حزب و
آقای پریوند هم در قسمت تبلیغات بود و من زیر
نظر آیت‌الله قاضی با اینها همکاری می‌کردم.

ارتباط شهید قاضی با حزب جمهوری چگونه
بود؟

قبل از شهادت آقای قاضی، آقای محمدزاده رئیس
حزب جمهوری بود که با آقا ارتباط داشت و همیشه
پیش آقا می‌رفتیم. آقای محمدحسین عبدیزدانی هم
بودند.

سیستمی که برای توزیع کالاها شرح دادید، بعد از
انقلاب هم ادامه پیدا کرد؟

خیر، این مربوط به دوره اعتصابات بود که بعضی
خانواده‌ها دچار مضیقه شده بودند. بعد از انقلاب
اغلب بچه‌ها به کمیته‌ها و جهاد و دادگاه انقلاب و
فرمانداری‌ها و این جور جاها رفتند. همگی هم به
دستور آقای قاضی رفتند تا ببینند چه کسانی دارند
چه کارهایی را انجام می‌دهند و نگذارند علیه انقلاب
توطئه کنند.

مردم چگونه این کمک‌ها را به مسجد آوردند و به
شما تحویل دادند؟

آقای قاضی اطلاعیه داد که هر کسی می‌خواهد کمک
کند، کمک‌هایش را بیاورد و به اینجا تحویل بدهد

